

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 52

M 16

7785

52

ط
نمبر
۹۸
۲۰۲۳

Amritsar
10.11.27
W.L.

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم
 احمد و شاپادشاه را که بزرگوار عالم را بياورد و همه جهان را بکشد از دست او
 صانعی که بطن خود چندین نبات و حیوانات را خالصی داد و هر یک را طبعی نهاد
 پس واحد شد ما را احمد و شاکلی و در حق و کتاب بر بهتر اینها و سرور از صفیاء کمال
 صلوات الله علیه و آله وسلم و یاران او با در رضوان الله علیهم اجمعین **باب** در آنکه علم
 شریفتر از علوم است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم الاطفال و علم
 الامدان و دانش این علم بر عقل و اجساد و آدمی را در اوقات از علم و کتابی
 خالص نباشد و ما خواهیم که از تجارب استادان خالص نباشیم و از تجارب
 هم جمع کرده و در کتاب درج کردیم تا خلق الله از می مسجع کرده و شکر طلب که
 اگر شکر علت بیمار را ندانند در مکتب علی بن ابی طالب چون که مزاج آدمی مخلط است بعضی
 سرد و بعضی گرم بعضی خشک بعضی صوفی و بعضی سرد و بعضی نلغ و بعضی سرد و بعضی
 گرم از اینها در موصوف اصطلاح لازم است و ما همه را بجز آن کرده از کتاب حکما
 در این کتاب را بجمعه نام نهادیم و به پنجاه و پنج باب مرتب کردیم **باب**
اول در دانستن مزاجها از مزاج بیمار گرم تر بودن او آنست که از آب
 سرد و هوا سرد راحت یابد و تبر خنک موافق بود و از شراب و غذای خنک
 و جگر خنک میاید و از مزاج بیمار سرد جو از هوا گرم و آب گرم راحت یابد
 در تبر از گرم موافق است و از شرابها و غذاهای گرم سبک آید و از مزاج بیمار
 تر بودن او آنست که از آتش مستی و بسیار خواب و تر از بزرگوار است
 از دمان و زهر منبض و سفید تر قاروره بود و از مزاج بیمار خنک جو علامت بود
 آنست که بسیار در شکر و در شکر دمان و حلق و تبخیر صلب کشنده و در پیچیده
 و از اسهال و اسهال بسیار زخون رفته ماعی و سار کوه سر یا غذا را ناموست

X

فوق

در کسر راه در دهنه و جلای از این سستی و داد الو و ضلوعه صمدیه از
 بجای خاصه در سبکبندی سوجا و افق و در اضعف وقت و غنجان که نزار بود
 بود و در خواب از اما و اسل که در وارد **باب هفتم** در تهیه خواب به دراز
 و آهسته و در خواب از وقت که طعام از صمدیه گذشته و وقت یافته از کوه و در وقت
 گذشته در خواب از صمدیه و در وقت اصلا را صیف کند و تن را در این کند
 از خواب در روز چهارم بلوغ آرد خاصه در زمستان و در کام و نزله آید و رنگ سوز تباه
 کند و ضلوعه سه در فراخ از این زمان و الو و لبی رخصتی و در غلظت را کم کند و در
 شب خفتی طعام خورد کند و در نیت خفتی فصد و ما از آرد و نزله و خالچ و در در
 نیت آید و خواب باید از زمان و الو و اگر کسر از خواب باید از خوشی و آواز
 آید یا آواز آب بکشد بر کوف پا و ناف روی موقت یا روی خلو فو ماله
 و در غذا چاره صحیحی یا کم گوشت که در افکنده **باب هشتم** در تهیه ریاضت
 تهیه کند و نیتی تمیز اصل ریاضت است و در وقت اصلا از الو و فصد ۴۸ روز
 در وقت یا نه تخمیده و زمان وقت ریاضت آوند سه در طعام اضم شده و طبع
 اجابت کوه و صدر ریاضت چندا که در کوه و در افروز و در کوهت نیت طهارت اول کوه
 و اگر گاه در زمانه خود عق خواهد که باز آید و ریاضت بینه نشانی و بر کوهت نیت
 و در نیت و چکان نوب و در وقت کوهت نیت است **باب نهم** در تهیه مهل از گاه
 و فصد در تن گوایه و عروق محتاج به آن را دفع باید که در تصور است از این طرف
 به آید و اگر کوهت مهل خوردن عادت کرده و اما اگر غذا کم خورد تا اسهال کند
 و اگر با فصد در او باید که در قیاز او اجزاء و چند او بر این کند تا در
 سده شکران به صمدیه امرای کند و خط طعام را نه و طبع را از کم کند و در وقت

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

خون و بعد از ریاضت دارو در وقت بی خوابی خاصه در کتب شمع و شمع و شمع
و در یکی جای دارو چتر افتد که در دارو حوله اول چند روز با اول فصل کباب
تا مادامی وضع در برانه و اگر در دارو خون عادت نکرده اول ایاریه خون
بجلبد و قوی و یک روز بعد که در روز دیگر هم ایاریه طریق خون تا خون صندل
و جابت کند و نوبت پنجم حسب قوت یا با خون اول اگر قوت قوی تر است تا نوبت
خون اگر ضعیف است پنجم نوبت قوی یا خون کلاب و اگر در اول قوی است
سنگ آبه گرم کجولو تا در حد بشوید و بعد از آن غیر خود آب بخند و چند روز
خود از غذا غایب باشد دارد و از خون کاف کف همدار و آنکه دارد خون
عادت اول هر سال یکبار باید خون و اگر از عادت بخند و خون بیمارها مختلف بدیه
بدانکه ضار است آدمی از نوبت چهار خط آفرید و هر را بر اعتدال نهاد و اگر یک از خط
از اعتدال برای بیمار و غلت بدیه آبه اگر صفا با بلغم یا کوه غالب آبه آن خط
را استخوان با یک کوه اگر خون غالب سرگ باید کثون و اگر در سهد نفاط
کند آدمی را ضعف کند باید که احصاء کند و خوب کف همدار تا از حد اعتدال برود
باید با طبیب باید که بدارد و سخت نیز عمل کنند و از دارو مار مهمل زرد
عمل کنند و از دارو مار که مائل کرده ایم و از استادان به تجربه رسیده آن
ایاریه صودر و حبش بسیار و حب الذهب و قویا با ازین دارو با خوبه قاطبه صودر
و بخت هر که صفا غلبه کند بود در دم ایاریه صودر آن سفوفیاز یاد کند
و اگر قوت ضعیف بود نیم دانگ اضافه کرده حسب بنده و کلبه بنده و اگر بلغم غلبه
یابد آبه و در آن کوه منظر زیاد کند و اگر قوت ضعیف بود یکدر آبه زیاد کرده
حسب بنده و بجز آن و اگر کوه غالب بود در دم اقیتمون زیاد کند و در کتب
و در وضع مفصل یکدر کوه بخان زیاد کند و اگر عرق این و قوی ایاریه

خورده باشد یا از زمان غلبه کتب آنهمه ویلهی حساب و بول او سیاه و بیاکوبه
 و یا بنه نه و زار و لاغی و در سبب بیماریها بدانکه سبب شمار از امثال او و
 بیان کوه منده و **باب دوم** در دالتهی امثال و بیماریها که از سبب آن او امثال
 در نوع او اول آنکه فرد کامل شود کران و در سبب او میفرود و بپوسته دست و پیر
 دراز کند و تشاد بقطع لبها شود و سر او کران شود و از بینی و دهان زود خون آید قوه
 بر جای شود و خون در آنجا غلبه کند و بتباه کشید و بیماریها بر حسب **درم طبعیت**
 اخلاص را اندر مصیبتان بکار نماند و سبب او از لپهار اصلاط او از سبب
 سوء المزاج آورد و قوت ضعیف شود و بول خام شود و بول بول و بول عرق کشید و در جا
 که دست نبر کوبه و اوست و اگر بکربانه روه یا در پیش انما کشیده فزاید یا به
 و این علامت است در درین ماده گرم شود و یک معلوم باید که **باب سیم** در
 دالتهی اخلاص و اخلاص چهارگانه شود صفرا خون بلغم سودا و از او از سبب چهار خلط
 یا زیاد شود بیماریها بر آید و هر یک علامت آن را زده شود **درم دالتهی** ظهور است
 که در آن ملخ شود و خشک و قشنگ غلبه کند و منضم بر عرض عهد و کوزان او و در سبب بول
 بزرگ تر از **درم دالتهی** در سبب او چشم به سرفزنده در کها کردن بر دست
 او و بر پوسته و از او احدی است یا **درم دالتهی** که در آن است که رنگ روی
 بسیار زنده و پوست تنی خشک و در آنست و بول بسیار و سرفزنده و پوسته در آن
درم دالتهی بلغم آن شود و رنگ او رسیده بود و منفی آنست عهد و بیماریها مع صلبه
 و بول سفید بود و غلیظی و تر سار شود و تشاد طام لبها رطوبت و بجز با بود و از سبب
 بسیار بجایه کند **باب چهارم** در تبه بزرگ و قدر آدوی در سبب او از بسیار خون
 بویز که چنانچه در آنست تا بجز دست باز در او و اگر طام خون شود و آن اطمینان
 حکیم طام خون در معده فاسد میشود و اگر معده گرم نشود و غذا در زیر باید در درم خرد و

سبب

امثال

باب

باب

صواب نیست که باغ از چند نوعی با شکر و آب در آن بپزد و در آن
چون و خردانه کرم زباج را خردا خفت باید خولو چون حوره یا آلو یا کنگر
یا قلیه کدو یا قلیه خیار و سر دزباج را خردا لطف مایل مکرر باید خولو چون
نخود آب آرد در اصل و زویه در دو کوبه و قلیه کبوتر کبک یا کبک کبک یا رط
فربه و خردانه تو زباج را قلیه با کباب و گوشت و در اصل و زویه در یک کوبه
و اصل کدو و اگر اشتها قاصر شود روزی دو بار در کوفت و اگر صدمه روح کسسه مکی را
کوبند و زباج را بر این کد **باب پنجم** در تدریس آبهاتی در شان و پاران را
آب سرد خولو زباج دلو و عصهها و بنده را نقصان دارد و آب رالود دارد
و آب کرم خولو عمده را است کند و طعام را بر سر عمده آلو و آب شیر کرم عمده را
از تریز بنویسد ماده کرفه را نیز در قویع رالود دلو و آب رالود بنامش
و پس از رفیق که مانده نقصان دلو و اگر زباج کرم بود عمده کرم بود زباج
نه دلو و دل کرم کباب بر او خفت بخار از دماغ باز دلو و اضلاط از بنام
شدن باز دارد و قلیه مینا و اگر عطش کاذب باشد پاره باد میان در آب
بجوشان و چالاید و باز خورد و جلاب خام طبیعت را نرم کند و جلاب
بجمله غذا در **استند** در منافع شرابها منفعت شراب کبک کبک خردانه صفا
رالود دلو و قلیه مینا و بهتها صفا و رالود دلو و کبک کبک بود خردانه
تر رالود دلو و سده مینا و برفقان را دفع کند و خردانه کرم عمده را
شراب ناز تریز و کبک کبک را تا وقت و شراب طافی مانند شو و خردانه
عمده سرد در اثر صفا کود دلو و شراب غنث الشعب اما سها بنامش
کود دلو و زباج کرم در خشت را شراب آلو و شراب فومان بند و زباج عمده
و شراب سینه کود دلو و خردانه درد کرده و در دینت و کرده و قویع را

ع

ع

اندر

کثیر از دریا و دریا از هر یک یک کوزه و با آب جلاب و دریا
 و در معالجه بواسیر و بواسیر و بواسیر و بواسیر و بواسیر
 از هر یک در یک سقوی ما می درازند و در معالجه بواسیر و بواسیر
باب دوم در تپه که کون کسر را که سینه مختل است و در معالجه
 ضعیف بود و در اول مهمل اول است و در دریا که در خط است
 تم ترب هم در هم ثبت کلام پوره نان چهار در است و در معالجه بواسیر
 علی و بلبل در آب مرغ کند و بخورد و در معالجه بواسیر و بواسیر
 آب گرم بخورد و چند آنکه معده تر شود و پاره آب و سنگهای آب که بخورد و در معالجه
 غنیمت آنکه و چند آنکه که در اصطلاح فاسد بود و بلبل در معالجه بواسیر و بواسیر
 در رطوبت در معده مجتمع شده هم در هم ترب را آورد کند و در معالجه بواسیر
 کند و بیکدیگر آب کون و بیکدیگر ثبت در هم ترب را بخورد تا به نیم فراتر باشد
 و به جالبه و در رایی آب آرد هم ترب را در معالجه بواسیر و بواسیر و بواسیر
 چندین که کند در بلبل و رطوبت از معده دفع کند و اگر میانی آرد هم ترب را در معالجه
 در نیم فراتر از نیم گرم جاسرم و بخورد و این عمل کند با ضرر و بلا غایب که به یکدیگر
 از شش ثبت و در یکدیگر هم آب بخورد تا به نیم گرم آید و جالبه و پاره کف و عمل
 خلط کند و میفرد و بخورد و بلبل در معالجه بواسیر و بواسیر و بواسیر
 مکره هر ماه یکین است که کون و بلبل است تا معده را از اصطلاح فاسد پاک کند **باب**
باب سوم در تپه که کون اگر فاسد کند و قور قور کرد که در اما و اخر زنه تا خون
 غلیظه و کوفته بیرون آید اگر ضعیف بود با یکدیگر می خورد و در اول اراده فاسد کند غذا کمر
 بخورد و بعد از آن و اسهال و جلاب و در معالجه بواسیر و بواسیر و بواسیر
 در اگر ضرورت بود سه روز صبر باید کون و از هر یک یک کوزه و در معالجه بواسیر و بواسیر

آب

قیظ است و کجاست ای کجاست و کجاست
 و بنفشه و شفق با سلیق اندر کجاست و در کجاست
 و بنفشه با سلیق از دست راست جگر و الود و از دست چپ سرد و خارش را که
 دانه اما صاف خون را از بلا فرو آید حیض کنگنه خارش در پیش قیظ را که
 دانه و اندر پیش از نور کیمیت آنرا باغبان گویند کنگنه او در دست
 و در کجاست الود دانه که در کان و پیر از جاست بجای که کنگنه است بر وضع و انجلی
 نشاید که اگر ضرورت بخواهد و بر آن دانه از کنگنه کنگنه کنگنه کنگنه
 بضرورت آن ۱۶۰ است غریب است که در کجاست **باب** در کجاست که با به شمع که با به
 کجاست چون پتو ای که در کجاست خانی آید و سام کنگنه و کجاست که با به پتو
 پاک کنگنه و خطره به پوست کنگنه کنگنه کنگنه و مانده که سرد و در قانون آورده است
 که بهترین صام آن که بنام او در کجاست و فضا را کنگنه و صومالی که با به
 آب در کجاست که آب بنام او در کجاست و با به در کنگنه خانه اول از کجاست که
 تر کس و خانه که در کجاست که در کجاست و در کجاست که با به و چون
 آید کجاست که با به که در کجاست اول آنکه کجاست که با به که در کجاست که
 اندک و کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست
 و کجاست اظطاب به آب و از عقب طعام در ریاضت و استخوان در کجاست که با به
 و آب سرد و دفع و ترها بنام او خورد و مردم کجاست از اعراق در کجاست که با به
 الود و ترها الود **باب** در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست
 آن صومالی که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست
 آن کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست
 و در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست
 و در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست که در کجاست

بمیرانند

وینا ... طلبت ...
و طلبت ...
نخستنی ...
و قریب ...
و از شراب ...
و سکه ...
طبایع ...
از هر یک ...
هر دو ...
و خواهر ...
از هر یک ...
نسخه دیگر ...
در هر ...
سج ...
دیگر ...
و در ...
دیگر ...
تا ...
فصل ...
و در ...
تا ...

در این زمانه
عجز است و نفول مبارک است
روغ کل از هر یک سر دم چه چنانند و بر سر اینند روز سه بار **سینه** دیگر مگر در وقت
در روغ خیلو فرود روغ کا و در سه روغ را با باره سر که چنانند و یک بزنده تا هم کشند
و سر را بر اندازند بر سر پیش طلا کند **علاقت** سر ساق خونه آگنت در هر فرزند
در روغ چشم و اگر کوفن بزده است و تب چوسته نوزان فقه و زبان بگر و کلا
یونان این سر ساق را فلفله تا گویند و سر ساق را قرانطی گویند و این هر دو قنک
نوزاد است **علاقت** او اگر قوت بود که زنده و اگر ضعیف بود می کشد و کله خجانه
بدین صفت بکشد جو آرد و سر ساق کله خجانه را یک پختن دم و در دیک سبکی که
و بکوشد رخ بزده تا مهر آلود و بجزره و ترابسیله فرزند گویند که بر روی صفا
بکشد که فرود در دم صف زده در غناب چهل دم وین هر سه را بدو مزاج بکشد تا نیم
آب بازمانه و نیم آب جعه بویا آرد شتر از این ده در موق کاس کوبه و این
روغ نیز غلظت گویند که سر ساق بکشد روغ کل ده دم کلاب سر دم که بکشد همه را
یک مخلوط کند و سر ساق را در کند و از آرد عجمی اهل کند و بر سر که و این را
بر آجا بزنده و چندان دارند آن روغ بمانه و نشف کند و آن وارت را در کند
ضاد بکشته بست جوخم استول هر سه باب خفته بر شند و بر سر طلا کند **صفت**
اطریفکل نیز بکشته پوسد هلیله زرد پوسد هلیله کایا پوسد هلیله آمله کیز خنک
رغوا بر ابر بکوبند و پخته بر روغ بادام پوسد که با بکشی صوفی بر شند شتر از این
چهار دم در وقت خواب بخورم **سینه** دیگر سر ساق در راه از بلغم فیزد بزبان
یونان لبو غنسی گویند ای علقن کجا روغ علقن موافق بر آیه علامت او آگنت
که گران خویش و تب و نبض دیر تهر دور آهسته بود و بسیار و فراوانی کاهن

علاقت از کله

با

و انداخته اند که در **بسیار** در **بسیار** در **بسیار** در **بسیار** در **بسیار**
 غسل هر دو مرتبه با آب گرم و روغن کنجد و گلاب و آب گندم و آب آرد و آب گندم و آب گندم
 غنچه از گوشت تند و در آب و گندم و گلاب و آب گندم و آب گندم و آب گندم و آب گندم
 و هند و آنچه زبانی در او از سیر و بیاز و مسکه و در آنچه از شیر زنه نیز نترسند
 و خوب بسیار و در آن آفتاب و آتش و در آن گندم و بسیار در جای و بسیار در جای و بسیار
 و حرکت کردن همه زبان در او و تریاق را بر او بود و در او برین صفت صفت بسیار
 نداده و طویل من از هرگاه او کوه سکه در غسل صفت او و در او صفت او و تریاق
 نماند نیز سود در او برین صفت مگر نه نداده و طویل من و نیز صفت او بسیار که بر صفت او
 جزییات ماقط زرد جو به هم ماسد و کوه سکه در غسل صفت او و نیز از آن صفت او بسیار
 بخوبی و در وقت قیام نیز باغ بسیار برین صفت مگر در آب بسیار و آب سرد کوه سکه
 کم خط و گویا همه را کرده سکه در آب کوه سکه که نیز نترسند از این صفت او و اگر تو صفت او
 یکبار یکبار بخوبی و در وقت صفت او **بسیار** و نیز از آن صفت او بسیار که با غایب
 از هرگاه یکبار این نترسند و در وقت صفت او بسیار و در وقت صفت او بسیار که در آن
 بیاز نیز میکند و در وقت **بسیار** در **بسیار** در **بسیار** در **بسیار** در **بسیار**
 لاین کند و ما و او را قبول نیز دهند و را با باقی میفرمایند و در وقت صفت او بسیار
 چون بخواهند کندی و از پستی تنوع و در یک گرم شستی و در آب در یا در آب که در
 شستی نیز میفروسد و اگر آب در یا مقدر از آب جوشی کند از آن و در آن فاسد است
 و در صفت او گرفته با بکتهی شده هر روز سه در آن صفت او و در آن صفت او بسیار که در آن
 بکتهی در جمل صفت او که در وقت و در وقت صفت او بسیار که در آن صفت او بسیار
 بخوبی و در آن صفت او بسیار که در وقت و در وقت صفت او بسیار که در آن صفت او بسیار
 اگر صفت او بهتر بود با دیمان بکونه صفت او بسیار که در وقت صفت او بسیار که در آن

ص

با

و در کتب معتبره است که هر کس در این روزها بخورد
 بگو و بپزد و در این روزها در این روزها در این روزها
 تا آنکه در هر روز در این روزها در این روزها در این روزها
 و در این روزها در این روزها در این روزها در این روزها
فصل دهم در علاج لقوه عکله است
 و در این وقت ضایعین باطل گردد و در این
 از جمله خفنی که در این لای از لقوه کند بعد از چهارده روز لقوه در این باطل
 نشد اگر عکله در این وقت باقی ماند و تا چهارده روز عکله قرار دهد و اگر علاج
 پس از چهارده روز باقی ماند و از پی چهار روز باقی ماند و پس از آن
 دستور اندازد که بپزد و در این زمانه در خود را در این زمانه که در این زمانه
 بماند و پوسته جز بود در این زمانه و آن جان که عکله دارد و گوشت او باه
 و گوشت کفتار بچینه و گوشت کبوتر در این زمانه و با عکله باقی ماند و غرغره کند
 بدین صفت بپزند بوره نون در روغن سبزه بپزند و در این صفت غرغره کند
 و کند و در نعلب کایه و یکبار بپزند با یکبار در این صفت بپزند
 از این یکطرفی بپزد **فصل سیم** در علاج سوسه و در این وقت سوسه آن بود
 چون بپزد و چنان بپزند تا مار کا مادر با عکله در این وقت بپزند
 و چنان بپزند همه چیز را که در این وقت بپزند و در این وقت بپزند
 سدر از پی رات عکله آن جوارش کنیز با اطراف کنیز بپزند
 بر مصلح کباب و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 گوشت سب به پیش در این روزها بود و در این وقت بپزند
 رشته از پی نون در این روزها بود و در این وقت بپزند

دکارانه

ع
ر
ع
ع
ع

باب در رفع غم و اندوه
 با مصحح و این که در وقت غم و در کل این که چنانچه مقدار
 چند بخورد در وقت غم یایدن کوه در **درد** بکند نم نم خمین یک بکند
 در روز غم در آب و روغن کل چنانچه و بر سر و پش تا بانند **دیو** بکند سه در همین در
 آب بکند و بقدر استغزی کرده سه با مداد بنام استا بکند **باب چهارم**
 در علاج مالجی لیا و در اسکا غله مس **باب** بادا و قوا و قوا در شکم و مده به به آه و بینه
 قدر کفزدانه و در میس و سه پوده گز کوه **عقل** را با سلیق با اسلم از دست
 کت که اگر مده صوفی بود که نون چند از موقوف در دو مه پهل خون بدین صفت
 ریاض فیو را بکند غاریون نم در افتیمون نم در تخم خطل و اسکا کیر نم در کیم را
 که مده کیمه جن کند این یک **باب** در وقت خواب بخورد و قدر کلاب بر آن
نم بخام بکند پس بیلله کا یا ده درم بویس بیلله ده درم آمله ده درم بیلله
 ده درم افتیمون ده درم سی درم و نه سفید سی درم و کله خوک سی درم سیخ هم را
 کوه کیمه با کیمه مصفر بر نشد نتر چهار درم در وقت خواب ماده کوه دار از دماغ فرو بکند
عقل دیو کیمه بکند دختی شی ده اسیه در یک **باب** پنهان در اندک بکند شب فرغار کرد پنهان
 بکوش نه و چالاید و بکوند تازه آب کت و بمش رنه و باز چالاید و بکوند تازه
 آب کرده بمش رنه و هر آب آسینه کند و در دید کند و نیم فرج آب بکند بقوام آرزو
 و در وقت خواب ده درم از زردن بخورد **باب** بکند روغن موم که در وقت غم یا نیز در آن
 و بر سر نهند و پوسته این روغن را بانند نام کس **باب** سکه روغن بادام هر هر اطفا
 کند و بر سر خاد کند و غده اثر با از مرغ فریه مانند کوه پنهان و هر روز در حمام در آید
 و بر سر نهند و این روغن در ها با مال بچندان که هر روغن خواهد بود سه روز
 همین عمل کند و اگر قرض طبعش حقه کند بوی افض بکند سه در مینو سه درم

ع
ع
ع
ع
ع

کند و سه کت حقه کند و فی جگر سرد و در وقت بارشیر نماند **باب نهم**
در علاج نسیان بکبر نه تخم حنظل بگذرد بجمع بکلیله بپزند که هر صدمه اقیقون هر صدمه
همه را با یکدیگر آب بجوشانند تا به نیمه باز آید و چالایه و بکبر نه از آن مقدار پنج ایترا
و در آن ده درم با نوبه حل کند و هر صدمه روغن و پاره نان و پاره آرد که سه زیاد
کند و حقه کند و چون چنه روز بگذرد ای باره فیتوا دهند بدین صنف حنظل
عود و لبان اسارون سیسی مصطکی کل سنه دار چینی سنبل از هر یک یکدرم صندل
شانگه دوم همه را کوفه نموده با بصل حنظل و در قهقهتی بکلیله بخورند و غوغه کند
بدین صنف بکبر نه غودل عاقر قوسا مومنی بوست یک کبر همه را کوفه در آب بپزند
در آرد یک کاه صلی که ده غوغه کند و هر با در صدمه مجنون بماند کوزه مدی صنف
بکبر نه کند و سود در صندل زنجبیل از هر یک ده صدمه کوفه نموده با بکبر نه مجنون کند و در غوغه کند
و چلی روز در میان بماند بعد از آن بخار دارد غذا ز قلیه خشک و خورد آب کوه جز
در روغن موزرد آرد تا دهند **باب نهم** در علاج سکته و علائق آن است ای چهار
خوفه کند و در غوغه نزنه بپزند در غوغه کسه با بیرون سه روز در علاج وصف کند
و علاج آن بکبر نه صندل برده کون در روغن بست چوب کند و با یا باره فیتوا
آوده کند و بعلتی آرد و بر نه بپزند تا که پس حقه سر کنند و در هر کار کون بوست
اد بر روغن فرنیون بماند یا فومیان را در ماه و نسل من کوفه در صلی رو چکانه
و سف و فومیان هر دو را بکوبند و بویا نه و علف کوه بر سر او زنند و اگر
کس ده نود صندل روزهای تپنده کند و هر با در ماه و الاصول با سکته عیسا

اول صوفه نکر کند
بدین صنف

و بی دلالت که از خود بر آید و در کتب و کلام و در کتب و کلام
معلمند و در کتب و کلام و در کتب و کلام
کثیر خستند و در کتب و کلام و در کتب و کلام
عجیب کند و در کتب و کلام و در کتب و کلام
و با آنکه از این بر میزند و در کتب و کلام
توقایا بجز در وقت نیز موافق است و بعد از استخوان کل نیز در مصطفا
نیست در کتب و کلام و در کتب و کلام
میلد زرد پوست مله کانا و در کتب و کلام
همه در کتب و کلام و در کتب و کلام
در وقت خواب بخوابد و در کتب و کلام
کثیر بر این کرده و در کتب و کلام
دیاره در کتب و کلام و در کتب و کلام
یک ماده است که در کتب و کلام
اسوانه افتد علیها آن اگر ماده از دماغ افتد باید کرد و همه
پهنه معفه و خطر بود که در کتب و کلام
دبیت بود و در کتب و کلام
روغ معفه در کتب و کلام
و کفاب دهند و در کتب و کلام
باب بیستم در کتب و کلام
و در کتب و کلام
که کتب و کلام

سودا و بیشتر از خون شراب با فراط ایمن باید که از شراب جدا شود
 قدری که با کوبیده و قشر صندل با غش و معلوم کنی در دریا تا آنکه است
در عسل و حشمت تبار در کوبیده و آن را نوب است صفا
 بلغ سودا و اما آنکه صفا در عسل آن طبع و آب انار ترش و
 شیرین و غیر حشمت نوب باید که در مطبوخ تر اندر موافق نوب شیر زمان
 سودا در دماغ سفید نم مرغ بود کل کشته بر نوب حشمت نهادن درد
 حشمت نبت اگر از دوبرق اول در در اسکی کند و در کتغیر زنده از آن
 جانب که درد میکند و اگر هر دو حشمت درد کند از هر دو جانب که زنده پس
 طبع نوب کند تا آب بود و قوی حشمت یا حشمت یا از باران یا قوی یا حشمت
 اگر بلبل یا کوداد در قوی اسواغ ماده کند چنانکه در سرد و در کتغیر
 و نیشاف بر بودا میگوید **صفا** آن پلنگ بر کل رطوبت از نوب نیشاف
 آب باشد و نیشاف کند با شیر زمان یا سفید نم مرغ با نوب در حشمت کند
 در هر دو زنده بار بعد از نیشاف پخته یک نوب است برین صفت پلنگ
 پخته اندر صغی عیا از نوب کتغیر سفید نم مرغ بر نیشاف کند
دیگر مگر سفید از زنده صغی از زودت در دم کتغیر دم (فیون نوب)
 شیر زمان بر نیشاف سازند **دیگر** پلنگ از زودت در کل نیشاف بوده
 در حشمت کند در حشمت اما و کتغیر است **دیگر** پلنگ از زنده جو ایون و در
 زن حل کند و در حشمت چنانکه درد و ضربانی را دور کند میگوید **دیگر**
 پلنگ در جان موصوفه و نیشاف و تصویر کرده در حشمت کند حشمت را قوی است
 و است را باز دارد **دیگر** پلنگ پوست هیله زرد و صلیب کند تا کحل شود
 در حشمت کنند ماده سهل را دور کند و کتغیر است **دیگر** هر با بود نیشاف شیرین

سفا

در حشمت

در چشم چکانه در چشم رانند که خصوصاً از خون و صفرا و سبده هم مرغ با
 صلح و در چشم چکانه جز سبده **دیگر** بگردد بگذارد که سره در آمدن سبده یک صلابه
 کند و در چشم گنده چشم را وقت دره و آب فو آمدن باز دلو و سفید جسم را قطع کند
دیگر مگر سره منقول و تو بنام منقول و مردار به ریزه منقول مرغان که در منقول
 افزون او گوید و تصویب کند تا سره نه و در چشم کند بصر او دره و در چشم
 زیاد کند و سبیل راه را کند اگر باره مکن زیاد کند قوت بیشتر در **دیگر** بگردد
 و نبات و یک صلابه کند و در چشم گنده سبده رانند کند اگر مایه مرغان کمتر زیاد
 کند بهتر است **دیگر** بگردد نبات و مکن اندر آن سفید صلابه کند و در چشم کند
 فو ما گوشت پلک چشم را بچوبه از خون منقذ شده مرغان یکت ادرا در اثر
 غسل صلابه کند و در پلک چشم طلا کند خون بسته را بخلد و در **دیگر** بگردد خفض
 بند و مکن صلابه کند و در چشم خط که برون چشم خفا کند اما چشم را دفع کند جز
دیگر مگر نه آب انار کشش با آب کاه در چشم چکانه در وقت خروج آب چشم
 نگاه دلو از آب **دیگر** غسل صفرا در چشم کش تا با چشم را دود **دیگر**
 ریزه که با وضع غلبه اجدا جدا صلابه کند شام سره و در چشم کند بصر او دره
 و موز فو را باز دلو **باب** در علاج کوشی باید در استخوان کند با
 اماره صواب و جنس توقایا و اهل پیکر نه و در چشم کند و برون کوشی چکانه جز
 اهل سیاه شود و جلابه و صاف کند و یک قطره ازین را در کوشی چکانه کرد
 هر که در **دیگر** بگردد در چشم باد را تلخ و باره زهره کاد هر دو را در چشم کند
 و یک قطره از آن در کوشی چکانه در دوشی راه را کند **دیگر** بگردد خفض
 همه بر اثر وصل کند یاد هر که در کوشی چکانه نیم و صحن را پاک کند **دیگر**
 بر کوه در او آب کوشی و یک قطره در کوشی چکانه در دوشی و نیم را پاک کند

کوشی

دیگر بگردد نیم خطل دم بوره از سر دم در فرمایان دم در عصاره صبی دم در خون
باز سر اگر قوطم در اندک زهره کا و چند المک عین خود شفا و کوه یار از جادام
تغیض که در کوشی چکانه دیگر نه امسی تو و بگویند در آن شب را بگردد از خشک در آن
کوشه و چالایند و بجزره کا و اسحه بجزر کند در کوشی باغ سر و سر
دیگر بگردد در کوشی ما با مکه که چنانند و در کوشی چکانه آواز کوشی را دفع کند
دیگر بگردد آب سبز در کوشی چکانه بر لم را پاک کند و آواز کوشی را دفع کند
دیگر بگردد در کوشی و فله که در در در جادام باغ مار و جادام چکانه و هر روز بر آن
در کوشی چکانه در کوشی و آواز کوشی را در کوشی عظیم خربسب دیگر نه بود
که هر روز بر کوشی و در کوشی چکانه گرم کوشی را بر روی کند آب تب او در آن
چکانه و در کوشی چکانه بدر اذغ کند که از در آب زفا آبیته و کوشی چکانه
گرم کوشی را بگردد در کوشی از او بر سر کوشی زنه بعد از آن بگردد
که در سر او و عمل کل ده در کوشی تا مکه که بگو و در کوشی چکانه در او
هر که کند و اگر در معده دت کند باید دالفت ابا جادام است به بط با به
مغض خاک اندر در کوشی که از نه و هر ساعت قطره نیم گرم که در کوشی چکانه و چون بگردد
خبر المکه که در فته با بگردد آله که با سکنجانی از نه و در منند چون پاک شود از
پا چون آنکه مایه زاک سفته اندر دم اگر در در از اطرب غلیظ و شیر خست
اندر روع با در آن کوشی و آن روع در کوشی چکانه باغ جادام
در طلعه سر اسواغ کند با یار مغز او جس قوقا با دیگر بگردد نیم تو نیم و در نیم
بودند که هر در رشته بیجا آن دارد با یافس بون و کته با او دارد و اگر کته بود
و ریشی باغ سر از بجان بشویند و اگر ریشی قو خست موم ریش از روع غلیظ و نیم
ساق کا و موم طلا کند و اگر ریشی تر بود بگردد نیم بلیه زرد و ماز و به مرغ و جادام

طله کند

مالا کند در آن صورتی که در آن تاریکی تمام نماند و بگوید با پوست و از آنی را سرد
 تا غلیظ شود در آن کاسه می کشند و از آن شین نمائند و از آن آب را با کوبیده
 آله کند و از آن نیز نهند تا خوب **دید** خون نیز را که قهقش زنده از آن طرف از خون آید
 و خنده در آب که این خود نیز نهند یا بوشن مال **دید** خاکستر بوبت کرم و در
 اندام خون باز آید **دید** بگرد بکشد هر دو در آن کاسه را که در آن کاسه از خود کوشان
 فیلد که این دارد در آن قیده بچد و در آن که تر کند و در آن نهند خون رفتی باز در آن کاسه
دید در مصلح و دهن اول رک قهقش یا چهار آن یا هجده کند **باب**
 حصفی شکار در کلبه کوشن و در پالایه و دیوان مضمضه کند قلع سفید از آن کند **دید**
 بکند که نازد و در آن کوشن و مضمضه کند قلع از آن کند **دید**
 بکند که پیرمخ و بوع کج بکند از آن وقت است و دیگر از ماز و بهم آنچه است از دندان مانند
 شکاره شدن لب از آن است **دید** سعد هند بکوبند و در دهن پر کنند که بوردن
 خوشی کند و قلع از آن کند و کوشن دندان را در آن کند **دید**
 اگر دندان درد کند و از آب که در این آب زنده یا جاس کند و در آن شبها بخورد و در
 با کلاب مضمضه کند و عاقره ها بکوبد و با کلاب آن در میان پسته کند و بوردن آن نهند
 در آن آب که را من با آب بچودند تا خم حطل یا تر به کلن را که در آن نهند
 که کوشن و دیوان مضمضه کند و اگر دندان مست **دید** و چند بکند ماز و کوز ماز
 و شب ماز و عاقره ها و کلن و حلق و در آن بکشد و در آن بکشد و بوردن آن کوز ماز
 فلفل و کلن و کوه افراسد و کوه کوه در دندان مانند **دید** کوشن دندان
 حوزده شده بکند پاره زنجار و کوه با کوشن بکشد و بوردن دندان باله کوشن تابه
 پاک کند و کوشن تازه بر آن **دید** در دندان پتوار دارد قدر از خون
 در کوشن دندان نهند عظیم **دید** بگرد ماز و کوه کوز ماز و در آن

و غار کند پیشانه روزه هر چه در آنست که میفکند صلیبه کند و برین دندان باده خوب کند
نخ جو و خون آسن باز داند **دیک** بجز نه گوس انار ترش و زیرخ کتر کم نهند تا برین
شهو آرزو بکوبند و قدر از آن باده اضافه فکند هر چه در او در که فرغار کند و خاک کند
و هر روز سه مرتبه درین دندان مالند **دیک** پوست حیاتی را در سه که گوشه و در دهان
داند و دندان را در آن کند **دیک** بجز نه نم کند تا و بنبر این هر چه را بکوبند و بمو ما بنبر
و بجز کند و دندان را با آن برانند که با برین زرد خوب است **دیک** بجز نه کلندر کل که سفید
سنگه اوزار و شب یا قدر همه را کوفه برین دندان مانند گشت کند **دندان**
که دندان سفید کند و چون دندان خوشی کند بجز نه کلندر آینه کوفه دریا سفید است و آنه مهربان
از هر کاه درم عا و حوا سعد کلندر فارسی سفید است و کوه از هر کاه یک کلمه ز کفایه درم
کوه همه برین دندان مالند خوب است **دندان** در او هر چه در آن خوشی کند و دندان گشت کند
بجز نه بکر مرد و دسته موندان برین کوه مسدل کوه با براد در شانه مقدر بود و در
دندان در علیله زبان و صلی بجز نه فوش در عا و حوا سعد فوش ایزار مسدل کوه بک
دندان و زبان مانند **دیک** آماسی زبان و در کیم از زیر زبان میخورد در از جوارحه بجز نه
آب عنب الثعلب و آب انار ترش و سماق و کل فوش و سماق و پوست انار و کافور
و صبر الهی همه را کوفه کرده آب عنب الثعلب و انار ترش بکوبند و از آن آب در دندان
دار از عوارض تا از آمدن شب ملان فوش در عوه کند **دندان** در علیله ضنق اگر
خون غالب بود که زنده از زیر زبان یا قیضی و بر ساقی جبار کند و اگر در وقت شرم
بناز صعب عوه کند در روز هم تا بکنیز آب عنب الثعلب عوه کند و در شرم در آن صلیضه
غوغه کند اگر ضنق بجز نه صلیبه در بجز نه و درین مطبوخ مصفا صیر ترشی صل کند و در
غوغه کند **دندان** بجز نه بر کیم خط طیف و بر کیم یک و بر از آرد و در اصلیه کند و باز
کتاب و که خط کند و در فو قه نند و زیر کوه طلا کند **دندان** در علیله

از کلام

در کام هر نوعی که می شود دوم گرم فن ز کام اگر کنت که آنکه از مغز را بر کوزان
 و غیر را بسوزاند **علاج** او فصد کند و کتفاب بخورد بدین صفت بجز به عناب ده عدد
 سسای من عصب پنج کوس سده دم کند جو بهن دم صحنی کنی کوه سده دم همه را به هم بریزد
 بچونش تا یکمتر باز مانده و بهالیه و مقدار چهار دم آب بکشد از آن زرد و یک جلی بر
 و دیگر را بردارد و بیشتر گرم کند و بخورد **بکیر** معده و مملو و موصوف هر چه را در کمر
 کوه سده و بهالیه و بده سیر آب بکشد بقول آرد و هر روز از آن ده در آب صحت کند و بده
 و علامت ز کام سرد آنست که آنکه از دماغ فرو آید و در ده و در نوار فرو آید و غلیظ بود
 علامت او آنست که بجز نازدن را در کم کند و در فروم کند و بر سر نهد تا که او بر بیاید
 و از آب صفت و بخ برین کند و قط یا نوز نیز یا لادن با عود اندر صحت کند اگر کتفاب را
 در کوه زغارا کند و خشک شود بگوید و در پارچه بسته بکند ز کام را زود در و اگر کتفاب
 از آن که صفت هر کتفاب را زود در **علاج** از کام فرو زرد را بکود و هر بجز به صفت و در دم
 کل نفع بکند معطر بکشد از به در دم بکشد زود در کم کتفاب را که همه را بگوید و صحت کند و در
 خواب بگوید بخورد و در **باب** **علاج** در علیل زرد و سرفه اگر زرد از کوز بود
 را که زرد و کتفاب بخورد با نثر **علاج** کتفاب بر آن زرد کم بجز به صفت همه در نوز
 سه در غناب ده دم سبقت ده عدد پنجاه کوی هر در کم خطر سه در کم آب سرد در **علاج**
 سه در کم صحنی سه در کم کتفاب صحت در کم را به سه فر از کتفاب تا سه یک با نوز
 بهالیه و وصف کند و چاره آب بکشد و بخورد و یکمتر بر **علاج** سرفه زرد کم این
 سفوف بخورد و در خواب کوی صفت بجز به با قله از پوست کوه و نبات صفت را زود
 او یکمتر بهم چاه در در غره کند و در وقت خواب بکشد بخورد **علاج** صحت زرد کم را
 زرد کند بجز به صفت صحنی و بار کوی است سه در کم سرفه تا سه در کم کتفاب
 خود خون و در وقت خواب بخورد **علاج** جهت زرد خون دفع شود باید که این قوی دهند بکیر از کتفاب

علاج

م

ص

در کام هر نوعی که می شود دوم گرم فن ز کام اگر کنت که آنکه از مغز را بر کوزان
 و غیر را بسوزاند **علاج** او فصد کند و کتفاب بخورد بدین صفت بجز به عناب ده عدد
 سسای من عصب پنج کوس سده دم کند جو بهن دم صحنی کنی کوه سده دم همه را به هم بریزد
 بچونش تا یکمتر باز مانده و بهالیه و مقدار چهار دم آب بکشد از آن زرد و یک جلی بر
 و دیگر را بردارد و بیشتر گرم کند و بخورد **بکیر** معده و مملو و موصوف هر چه را در کمر
 کوه سده و بهالیه و بده سیر آب بکشد بقول آرد و هر روز از آن ده در آب صحت کند و بده
 و علامت ز کام سرد آنست که آنکه از دماغ فرو آید و در ده و در نوار فرو آید و غلیظ بود
 علامت او آنست که بجز نازدن را در کم کند و در فروم کند و بر سر نهد تا که او بر بیاید
 و از آب صفت و بخ برین کند و قط یا نوز نیز یا لادن با عود اندر صحت کند اگر کتفاب را
 در کوه زغارا کند و خشک شود بگوید و در پارچه بسته بکند ز کام را زود در و اگر کتفاب
 از آن که صفت هر کتفاب را زود در **علاج** از کام فرو زرد را بکود و هر بجز به صفت و در دم
 کل نفع بکند معطر بکشد از به در دم بکشد زود در کم کتفاب را که همه را بگوید و صحت کند و در
 خواب بگوید بخورد و در **باب** **علاج** در علیل زرد و سرفه اگر زرد از کوز بود
 را که زرد و کتفاب بخورد با نثر **علاج** کتفاب بر آن زرد کم بجز به صفت همه در نوز
 سه در غناب ده دم سبقت ده عدد پنجاه کوی هر در کم خطر سه در کم آب سرد در **علاج**
 سه در کم صحنی سه در کم کتفاب صحت در کم را به سه فر از کتفاب تا سه یک با نوز
 بهالیه و وصف کند و چاره آب بکشد و بخورد و یکمتر بر **علاج** سرفه زرد کم این
 سفوف بخورد و در خواب کوی صفت بجز به با قله از پوست کوه و نبات صفت را زود
 او یکمتر بهم چاه در در غره کند و در وقت خواب بکشد بخورد **علاج** صحت زرد کم را
 زرد کند بجز به صفت صحنی و بار کوی است سه در کم سرفه تا سه در کم کتفاب
 خود خون و در وقت خواب بخورد **علاج** جهت زرد خون دفع شود باید که این قوی دهند بکیر از کتفاب

کفر تو صبح و بیکم از آن سه خودی که از آن است که کوه کوه می رسد در آن کوه سفید
 ریش کل کرده بگویند جز در و اگر رفته از بلوغ و ضیق و نفی بوی آن تربت در آمد
 بگردن پستان پر سیاوشان فرایسون باد میان کم گمان هیچ کس زوفا جلد سالیان شود با در بوی
 از کفر میزدانه چون که همه را به سه فر آب بگویند و چلا و رسم هر آبوی معوم کرد روز
 با در دنا شاده در ازین تربت تائب که مخرج کوه کوزد در رفته بفر غلط و سنا
 نفس از او بگویند از کس که باد میان کم کوهی رسد آن سوی هم حواریان از آن در یک
 در در راه را کوه جهما کند تقاریر با قلا و در وقت خزان یک حبس بجلد کم بگویند اگر
 بهاضغف سه برین صفت در هند کوه کوهی کند ابار در کوه و در آب فرغار کند یک شب
 با در در تربت باله و در کبابی با کوزه نفی سه تا آب از آن آید و بعد در آب تازان
 هر در از در یک کند و بگویند تا کجه شود و حواله خود پاره از نبات مهر از آن از د
 و بگویند و اگر در قوق بود و نشسته شود میوز آب از آن کور سفید مایوز سفید بگویند
بسیار در علاج ذرا کجیب و علامت او آنست که دم زدنش در او رود
 و تب کم و در وضعه بود خود زایمانه تا هفت روز خط بود و اگر از این هفت روز در کرد
 در علاج صواب تر نفس او را کند خوف بسیار است علاج آنست که بویان خضار را
 از قوت قوی کردن و کتخاب ده ما نوز بجه بر رخ بادم چهار روز برین
 کند که چون رطوبت افزون گیرد ازین کتخاب به هم عدا سسالیان هیچ کس از کجیب
 میزدانه چون کوه نوز بجه بوزم و اگر رطوبت در او را بر آید نوز آب زوفا در
 و غذا بسوی آب بر رخ بادم و سرکه و اگر قوت بود در می مطبوع دهند معینه
 لسان انور برین هیچ خطر عدا آموشتر سسالیان فلوس خاضر شبه
 نوز خسته ای تربت عظم کور است و ذرا کجیب را برین صفت علاج را می رسد
 بگردن اکیلی الملك با بونه کل خطر با کل خطر بسوی کل یغی معینه هر در
 ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹

کوه کوه

فواتق اینها **عقل** غشای و از انوار الوعدت منی شرابی و نشانی از سینه که بی
 تاب کم بی اثر است و اثر آب سرد دارد **عقل** بگرد صدق سفید سکه کلک بر کوه
 هم را که به تاب آب سرد بپوشند و بر همه ضار کند و از راه مردن و سوزن و
 بای صف خم تر بعم نسبت از هر یک در دم میزند بگویند و به سکه کلک علی بن پانزده در هر گرم
 کرده بوزن و اثر آب سرد در صدمه دارد مگر از آن است و اثری در باطن بگویند
 و از آن را بکنند در وی آبی چهارده لوده و کند و آن پانزده و پانزده و از آن
 غالب بود بگویند آنرا سیاه تر می گویند که در آب فرغ کند بیک زرد و زرد و زرد
 در دهن در آن و اگر از بلیغ اثر بود بگویند مع ما مانم که گویند و در هر که در کجای
 خوشه مایه نیمه باز آید و غسل و سر که سکه کلک دارد و بوزن **عقل** همیشه و طبع
 ناگوار گویند و قرصی بود که در روغن مصطکی بر موزه مانند **عقل** آنرا می گویند
 بپزند سکه کلک کرده در کلاب که افزوده و پا لوده بپزند و اگر در آب غالب بود
 کفایت دهند بآب سرد و روغن آبی طلک کند بر وی صفت مگر آن آبی را باره باره
 کند در آنها پودن آنگو در روغن بگذراند و در موزن کند و در آب بپزد در
 تا همد روز بی اثر کند **عقل** بپزند و روغن کل و بر همه طلک کند فیزد کفایت
 ما معنی موهوبه و بی اثر است صلابت دهند و قوی کل کند بر سر بر وی صفت بپزند
 کلک کند در این **عقل** بپزند بر سر بر وی صفت بپزند
 مثبت بر شند و در صفا از هر قرص بگذارم یا کیفی **عقل** معده در
 کلک کند در این **عقل** بپزند در معده در معده بپزند از او از هر **عقل**
 بر زخم آرد صلبه در معده بپزند که آن را شد و بر همه ضار کند **عقل**
 ششم در **عقل** از هر اول انسی ضرر او در علامت آن است که در غلبه
 طبیعت از او از هر **عقل** بپزند از هر با بود کفایت از کفایت بر این کرده

عقل

خدا

عقل

عقل

خدا

خدا

و مقدار ده درم هم صبر الای سم کوفه و تخم صحنی هر درم نیم کوفه در روغن تخم کوبیده
 جلیقین را یک کوزه از هر یک ده درم صحنی یک کوزه خیاره درم کافور بخوان از هر یک یک
 کل از غنث است از هر یک ده درم صلیب کوفه درم کثیر خشت بر باد در که بر این کوزه
 سیاه درم سماق پاک کوفه با فلفل ماز و فوس مطر از هر یک ده درم ازین شتر هر درم
 بار یک کوزه خوار ازین نار در نه یا از نیش یا باجه که نفع دیگر آب روغن آب و در
 کافور در هر یک جوینده و بر این کوزه مینت و در او **علیه** از اسهال غنث با در او
 و فواید علم کوفه بجز در فواید روان ازین یک سه درم صفا کند مثل فلفل صفت
 که در او جلیقین دیگر ازین نمودی کند از غنث از هر یک ده درم صفا کند مثل خود
 کون سود دارد از عود سه بجز در عود بر این کوفه درم کاتبه و جوز در او بونم
 با صوابی که در کون کون درم کون یک کوزه درم ازین کون از هر یک نیم درم
 کاتب نار در این بر نه **علیه** بجز در صحنی کوزه از هر یک سه درم کوفه و بر آب کوشته
 سه درم از آن بجز نه اسهال کما باز دارد غذا نار در نه بکون کتبت **علیه** اسهال
 کبدش از او آنت از خون غلیظ تر و سیاه برون آید و در دست است زیر پهلو در
 و به شتهما نمود و بول او خونا به فو قوی روغن باید در دوی صفت **علیه** روغن چکر
 پاک کوفه و تخم کاس از هر یک بر او کوفه کس باک بر کس ان کوشته شتر هر درم
 روغن کوبه با کل از هر یک بر او کوفه کس و صفا سازد هر دو صفت کف در نه از او
 غذا کوشته **علیه** اسهال صمد و عود و فو ق میان این هر آنت در فواید کوز
 هم فلفل کوشه و غذا در نه بر او آید و صواب آنت در طعام اضم شود یکی در او ده
 قرص نیکه در روغن با اسهال ازین کوشه **علیه** این در فواید را بسیار خیره کردیم
 بقول **علیه** کوشه خوار از این **علیه** آن در نه اسهال صمد کس از هر یک برون
 آمده بر این کرده بکونید و به نیز چون که صبر الای سیاه درم خوار از هر یک کس

علیه

علیه

علیه

کناز

خاد

از نازد ناخواه بریان کرده در صحنه لذت است **خاد** با کجنگی نشسته بر سر در
 رکب بیل بر یک کتیبه سر در ترغیب مردم که نازد افاقا نازد ملک دم آرد جو بریان کرده
 آب سبب آب طبع است و در آن کوه و آبها را یک صحنی دهند تا لوام آید و در آن را
 حنظل کوه و کرمای اند و بر موده خاد کند و اگر آلهه از بریدنش از صحنی در آن روی مقعر صحنی
 بر آید علی حقیقت آنست که آفرینش را کو و بوردن ناخوشی بود و در آن **علیه**
 زردار و غذای کم دهند و اگر ما و اطم دهند بهتر است و زرده کم مرغ نیم برشته است
 خوب است و دیون صحنی در این صحنی است بر این نوع کتبه رویه صحنی است
 و از آنکه این صحنی سفید و ازین تر است یک قطب آب ساق دهند شود **علیه**
 آلهه در صحنی هر گاه ابتدا بود بجز در چهار صحنی صحنی در آب حل کند چنانکه خوان
 است یعنی کرد و بوزنه و اگر آزار باقی مانده بجز نه کمال کتبه بریان کرده در صحنی
 و بار آب بگردد **سپاس** سودا در صحنی او آنست که نفع آید سیاه بود و در آن
علیه رکب سیاه زرد است پس زرد و بجز در نازدانه بریان کرده در صحنی
 بریان کرده در صحنی زرد بریان کرده بکند که با صحنی شامه بریان کوه نازد در صحنی
 ازین تر است در صحنی بریای بی جگر خورد **علیه** زرد سیاه که تندی تاده کم بود
 مقدر زرد **علیه** او است و در صحنی با در صحنی کوه نازد و زرده کم بود
 مار در صحنی کتبه و صحنی غایب و سفید در صحنی کتبه در صحنی کتبه
سرد و مغز در صحنی کتبه که از نازد کرد و غلیظ بود و سخت حقیقت نیز کند و شامه اند
صف حقیقت کتبه صحنی صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه
 معصوم کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه
 کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه
 کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه صحنی کتبه

علیه

خاد

خاد

خاد

خاد

بوده از هر کجی حاصل شود میخایند هم برابر با این دفعه اند با آب گرم کند و خلط کند زنده
 مقدار دانه نو مادی اگر از این بیش نشد داخل صفت کند عظیم **جرب سرد** مکرر معده تب
 سفید شود میخایند بوره علف ریحی ریحی را آب تنی نرم کند و فایند بگویند و در دانه و کرم
 با ریحی برشته و شانه سازند مقدار دانه نو مادی و عمل کند **دیک** گو دکان و بر از از
 و پادان صوف را در طبع خشم نرم کند و قوی بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
 از هر یک یک لیمو هم را کوفته و بر صبی برشته و شانه کند و عمل کند **سپید**
 در علاج مقعد پرون آکنه و خون رفتی از مقعد بکشد ماز در رخ کوفته و پوست از
 و خون و بزرگ مورد و در آب بکشد و در آن آب بکشد یا خفته از آن کوه
 بآن آب و بر مقعد نند عظیم نافع **کس** در مقعد خارش بود و کرم باشد
 مقعد بزرگ بود و علاج آن آب سلیق بکشد و بطبعه افتد اسهال کند و مقل در
 روغن دانه زرد آو کش حل کرده طلا کند **جرب سرد** بویس و کرم و تره و عسل او
 بکشد چاره در زیر مقعد در کت و کت بکشد و مقعد را بپوشاند و نگاه کند اگر کرم بود
 رک **سپید** با سلیق زنده و عطس هلیله زرد اسهال کند و صبر مقل بکار دارد و
 هلیله برون نافع بود اگر در دانه بکشد مایه و اکلید ملک و زنده **سپید**
 با جاب غم گمان برشته و بر نند و صبر مقل بکار در دانه بدین صفت هلیله کت
 بیلد آینه از هر یک خود مقل مساوی مقل را با آب حل کند و ترتر در
 در وقت خواب با او مقل بخورد در صبح بود لیر بودت **سپید** کت کت کت کت کت
 کند **جرب سرد** در علاج جگر و آن علقه فوج **سپید** کت کت کت
 یا سرد اما کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 و پاشتهای و قیض بعضی از جگر و کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
 محفوف این ماده از صواب **عسل** رک با سلیق بکشد اگر کت کت کت کت کت کت کت

۲
 ۳
 ۴
 ۵

دانه

و نیز در صورتی که در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 زخم در او با آب میوه یا آب کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 اگر اهل آن از آن کس که در او غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 با آنکه گوشت از این قسمت به تمام با آب در آن غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 از جهت جو متولد کند برین صفت غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 یعنی گوشت قدر کباب و مرق کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
دیکر کبریا در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 ماهی پرور کند با ماهی و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 قشنگ و آسانی دور از افق و سفید لب و زبان و قاروره و زنبق نرم و آبی
علیه ماهی در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 ده در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 روغن صبر در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 با آب آبی زرد و خاد برین صفت غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 عود هند زنبق در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 زیت کبد از آن و دارو در آن در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 برز علی شکر در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 قاروره در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 با سیتی بکته با یک کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید
 از چوب کوزا زنه طما و زراب در آنی خورد میکند و قدر بسوی
 به سر که خوب است و بر آن غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید و در کاسه کبریا غلبه نماید

ما عی

ع

و اگر سردی و غلظت آنت را با استمال و انداختن آن در آب و سرکه و آب گلاب
علیه ماء الاصول بود مع باد آغ دور ماء الاصول چهار دانگ تریاق از اول صل کند
 و بخوبی عظیم جرب است **دلیل** بکفره اصفیون و سب کبر از هر یک مع دم بکوبند و بپزند
 با بقی نصف از شند بر موضع پز طلا کنند **بطل** و یکم در علاج یوماں و آن نوع سرد
 و سیاه آنچه زرد سرد صفرا بونی تخمه بوبه در آنکه سیاه سرد بود از تخمه بوبه و بترکیب
 سیاه بود علامت آن استی سینه بوبه خاصه هر دو با همی چشم و بول نیز زرد بود **علیه**
 رک سلیق کنون یا رک سیم از دست راست و مطبقه دهند از فرمانند
 برین صفت بکفره کلم کاز رو به صفر زرد از هر یک یک سیم دم و در یک زرد غار کند یک شب
 بود از آن بکوشی کند و بجالاید و پنج سیر فرمانمند در آن آب صل کند و بجالاید و بخوبی
 سودد الو و کجی بزور میکند و الو کشف از او باد نیز بود و الو برین ترتیب
 بکفره کلم بادیان کلم کاسی کلم کاسی کلم کاسی کلم کاسی کلم کاسی کلم کاسی کلم کاسی
 در اصل کلم کاسی بود از آن بترخفته با سلیق ساده و در آب تریاق موافق بود **علیه**
 زعفران آب گلاب کلم کاسی بکفره یک سیم بود صند زعفران کلم کاسی کلم کاسی کلم کاسی
 بوزنه زرد زعفران کلم کاسی بکفره یک سیم بود در آن خون در کلم کاسی کلم کاسی کلم کاسی
 و بر دلانه دهن کند بوزنه یک سیم بود **دلیل** رک سلیق بسیار زنه و بون و هر چه چشم
 بسیار زنه **علیه** رک سلیق کنون یا رک سیم از دست چپ و ماء الجنبی خویون
 یا مطبقه اصفیون نافع و میوه است **علیه** در علاج کسوف و آن مع بود
 کطایع هم زنه سیم علامت طبع آنت زنه نافش کیم برون کیم و شکم کیم اگر در
 دست زنده آواز طلب کیم **علیه** شکم را کم حلاوه به کادرات سبوی کرم و شکم کیم
 و کور در و باه پوشیده در آن میزند و در او ماء الاصول و کلمه و زیره سود دارد
 زنه آنت شکم کیم بود اگر دست زنده آواز و صون شکم بر آب بود
 آن ماء موافق است و کسک و نشک سود دارد و او صرا ز کون از تر نهما سودد الو **علیه**

و در ابلیس

طله بکبره پیر به پیر به رخ خاک خورشاق کا و بکلا زنه دانه و سقل در آب تاز کل
 و بکبابی پاره نند و بر کل کرده خاد کند **مصلح** خنده از خون با بول آینه جو او از
 آغاز غلغله کف و از لاسی اند و خنده جو کوشی در خانه جو باید در کس با سقی بلیا
 و کتخاب دانه با ندر جفته و نزار کالنج و قوی او برین صفت بکبره نیم خیار مغز در ضم
 کل از مغز صغیر و بادام الاضوی مغز بادام کوشی کز آنست از هر یک هم امیون کلید
 کالنج خسته سه دم کم کرفی در دم همه را کوفه کسک علیا بکسبول برشته سه دم ازین
 با نری صفت خیزنه در اگر در راه بول خون نمرده جو زیره را کوشانه و چالانید
 و خایند از آب زیزه جو نیده بکلا زنه و جو زنه میند و دند **مصلح بول**
 این صفت کسک اعتبار پرین آینه ۲ بایه کوه در آب کوه نشستی میند و در او
 از رخ ندر آب از رخ فریون با میند کوه دوا **صف** روغ ندر آب بکبره بر کوشانه
 و در آب بکبره و چالانید و صاف کند و در این آب پنجه اتا را رخ کجده کوشانه
 تا آب برود در رخ با نه **صف** روغ فریون بکبره فریون و فریون و سعد و صط
 و صند در غلغله همه را کوفه کسک پنجه اتا را رخ کجده و اصل کوه کوشانه و بر عانه باله نام جو
 و مجول مالک البون نیز نام **صف** آن کند ز جلالی جو محله بسعد جو بلخون قرنه
 به در این از هر یک یک بار کوفه کسک در سقل خلط کوه هر با بود و دشمنان کوه سه دم کوبید
مصلح بول در اجتناب کوبل جلع آن از که از رخ افتاد بود در آن
 آب با سقی زنند و در آب نین نشینند در رخ کل باله و اگر از زوارت بود
 نزار غنبل الثعلب دهند و آب خیزنه همن دهند و کجفته اسواج کند و اگر سباز
 بوسق و در طبیعت جو ماد و الاصول بر رخ بادام دهند برین صفت بکبره کوبید پنجه بلخون
 سه دم کوبید کرفی در دم کم کرفی بلخون از هر یک در دم نخود نیم کوفه سه دم در دم
 خیارین پسیان از هر یک در دم کوفه کسک در سه دم از آب کوشانه تا به نیمه باز آید

۲۰۱۰۱۰

تا کمبود در آن برود و ترکیب آن بهترین است و هر روز نیم در آن بکنند از این رزق کم نمیشود
 و در او و قلیه و جلیه و کبابه و صوفیانی بود در او و دیگر کفر اطلاق گویند و خراک کرده بکنند
 کم بکنند در صدم ز چیدن و دست نشکر هفت دم هم را گویند که هر چهار در دست کباب که کم بکنند
 تازه در وقت خواب بخورد و **درد دل** معتدل باه را قوت دهد و سوز را بکشد و از درد عجاج کوه
 آرت میاز خوردن فایده جز در این چیزها تا قبول آن کم تر نبوده و هم در وقت خواب **باب**
بیل و نهم در علاج زمان احمق که در حد اصل نخه بود در وقت شود امید آنرا تا نام
 زمان و در وقت صوفی بخاره در آن از راه پرش از سر این نفقه و کوه عاقل
باب عبا در علاج نفوس ارجاع مفصل نمیشود و با بود و مفصل
 در مویز بود که ماده آن کم بود که در وقت که بود علیه بودی که استی از دن
 خاصه از انطوف در وقت و از جهت مفصل رکتی با یک و اما فایده بودی نیست
 جز در رابع نند چون طلبک استغون بر که تر کوه و بر کوه که در نند و هر سال بدین کند
 و مایق و پوست ناز آرد و جو ناز ایستند و بر نند و در میان خسته و زوده خاد کند یک قریه
درد یک جرب کپنه نوریان که پس از کوه از هر یک یکدم استخوان کوه و در آن نم نشکر
 بوزن هم آرد و شب در وقت بخورد **دیک** ششدم بود بیدار هم زهره ماه در دم
 پس یک کپنه و هار زین هم بود یک پیمیز و در وقت هم کم کوفی یکدم کم باریان صلح کند
 کلام سحر کلام و نم غنک هند رگلهای بزرگ خیار رگلهای کف دریا یکدم هم کل نیمه هم در وقت
 سه هم در بید خیز یکدم سحر نیا یکدم رنجید سه هم هم را که در وقت سه هم باریان صلح با درام
 عجب کند و شتر تباب کم بخورد و در نفوس ارجاع مفصل از سر در وقت **علا** بر نند
 تن بود در کم سماج و کرا کند و اگر سرد در وقت کرا کند **علاج** که با یک کوه و ما
 در حصول روح با درم یک در وقت پرا خیز یکدم بود و سکنین در او بود و در میان در خط
 و غذا خوردن **دیک** خضض را بکنند و در شراب و در وقت زیت بسایند و طلا کند
 بر کوهی گاد و علاج عرق دهن مثل علیه نفوس **دیک** افضل قدم و ساق سطر شود

درد
۴۹

بانه

علاج

افضل

شد سابق غیر علیله او اسعول باه جسم و مطبوخ فیمن و بعد از آن استوار کن
 چوب الخیر خاکستر چوب کنی و از نیش برشته طلا کند **ماخا ه ویک** در علیله حیاست
 در آن انواع است اول حیر نوع سببتر اوقات مانده بگو نوع دوم بر تن
 خود باسه و بعضی مدقون صلب و ضعیف و متواتر بود و موضع آن کرم تر از خار دیگر بود
 هرگاه غلظت خود بی از آن بیک زمان و او است پس بدید آید و بعضی نوزاد کرم و این
 علامت قرص بود **علیه** خفتی در جای که خند بود و در آب آن معادل آب
 نیم گرم روغن صفت مار در مملو مار در کدو ما لیدن میکند و نثر از حجاب و کتاب
 بر طمان تازه کسه مار در مملو و نثر و نبت بلباب السنول و در آن بکتاب بر مملو
 و اقراضی کافور نثر بر صندل میکند بود و الو و غذا قلیه کدو یا قلیه صاف صفت
نوع سیم مطبوعه ایی است هر روز آید سبب ایی بسیار خون بود و در کدو پخته
 بود که بیخون و خون باشد از آن بیرون بایر گو و مطبوع هدیه زرد اسعول کون
 و سکنجی ساده در او و نثر از این نثر نثر نثر **نوع** چهارم حرق کونیزه است
 ایی است لانه بود از آن نوزاد بیرون بود و نشخ اعظم در زمان و نبت
 و در قریه بود **علیه** سکنجی ساده و نثر از صندل و قرضی کافور و بجای آب غذا
 آب کدو در آب برف اندر آب هر ضار و کتاب و اسعول کون از
 فلوس و مطبوخ حوام اندر میکند **نوع** پنجم تب عن خالص ایی تب
 یکروز کرد و یکروز نه و بدست تب او هفت **علیه** و کترین چهار ساعت بود آنچه
 از نوزاد اسعول کدو از غلظت ایی در مملو از علیله صواب کند هفت نوبت
 بیش بخفت **نوع** چهار نوبت بگذرد **علیه** سکنجی کرد که دهند یا نثر غلظت یا نثر
 او روز در آن صفت سیر ما بلزانه نثر تب سکنجی دهند با تب نیم گرم و نثر
 کند و از مضمود در آمدن هزار جانند آب گرم دهند با سکنجی تا آن طریقی را
 بگذارد و فرود آرد و در زمانه ساسکی خورد تب که ماه کدو و روز تب آن زمان که

علیه

علیه

بزرگانه بود

تربک ده نموانه که کفای و روز نوبت این نار دهند با تخم زرده و شکر در صبح
باز آب بکشد و نه با آب سیه آبیخته دانه که شیر خشک در آن که فواید اندک باشد
اسفند بر آب که بیا شکر دهند و غذا زوده از آب بکنند یا از الوب سیه یا از
آب تیر مندر که با آب صولع یا سیه طبع را بچینه دزم مانع بایشان و صفت و تقویا
و نیز **صفت** نیامه بکهنه سقویا صفت شکر احمد که قویه ساق است **نوع** تب کشم
تب غش خالص و تب نظر این این هر دو تب صفرا در بلع از نیمه فو و در قیاس غلبه
خالص و نظر این است ماده نظر این از صفرا و بلع اسهال بود سبب
نوبت تب بلع جدا کرد روز دیگر نوبت حرکت بلع فو است ترکید و ماده تب
غش غیر خالص هم صفرا و در تب این هر دو مقلد است اما طری صواب است
علیه غش خالص و نظر این هر دو را طبع نرم کند و کهن و در در اول کهن و تب
مسام گویند و عرق آوردن و لکته عوارت کهن و اگر ماده خام بود کفای
کنند و در فو سازه چون ماده بچینه شود تب اسهال باید کهن برین صفت بکهنه
نیم در آب بکشد در آب غایتونی نیم در آب سقویا با کل شکر شده بدهند
بعد از اسهال این قضی بر نه **صفت** آن بکشد کل بلع در دم مصطکی کلید سینه
با کل سینه دم شکر بکشد نیم در آب تر بکشد لکتهی بود در دم **نوع** تب صوم بلع
اندکی تب لزه فو بلع و بلع ناخوش و مده ضعیف و اشتها کم و قاروره سفید
بعد از آن تیره شود **علیه** باید کوبه سکمی یا شیر کرم و بعد از آن کلنگ دهند در دم
مصطکی نیم در آب نیم و طبع را نرم درشتی برین صفت بکشد و تب بهار در دم
کلید زنجبیل در آب سکرده دم احمد که قویه سفوف کند و جلد بکشد بعد از آن
کلیدین دهند با سقویا و مصطکی چند با بود و یا شکر است **نوع** تب کشم را
باید کوبید و آن است بعد از روز چهارم آید و آهسته و آهسته از زودن باید
روز نوبت طعام در آب بخورد خاصه از آب سرد و باید کوبه ماضله موقه شود

کوفه که با کثیر طلا کند که اما کثیر بود کثیر بار در طلا کند در **علمه** آما کی در طلا کند
 تی بود کثیر و شقی نبت کانی اندر که کله و آن که با کثیر و دینچه بر آن تر کرده
 بر نبت و در آن کثیر خوب بلوط تر کرده به نبت و تدبیر کوانج جیب نبت **علمه**
 صیاره مردم در اطمین بکند از نه و از غدا تا غلیظ اضر از راه **طلون** و طلاست
 لون او سیاه بود یا مفضی را به سبز از نه و کوزنی بود یا خفقی آورد **علمه** آن کثیر
 صندلی و قوی کافور دهند و آن موضع را چاک کنند آن کانی و تا آنکه خون را برود کند
 مع **علمه** که کند **دانش** آما کسر سرد در ناضی **علمه** آن اگر زدن سرد و تخم
 و پنج اینون سوده طلا کردن در استغوی بر آن تر کرده بدان موضع نهند و هر ساعت
 تا ببلوط تر کند **کی** که خشت را با آب جیبی مکن موافق سرد و خارش را که در راه
طله کبوتر نه تخم زیور بود و خورد او را بخ از هر یک ده در که کوه کبوتر به کله طبع **علمه**
 سه اذن نواله جرب **الف** کما ضعیفی سوده اند و کله تر کرده و کله طلا کند
علمه که کبوتر نه کندی زرد و نه طویل خفت الغض زرد چوبه بسیار نبت هم را کوفه
 و بخته بقدر حاجت در آن تر کرده بر کله کل صندلی کند و در کابیه یا مینی آنتی طلا کند عظیم
 جرب است **علمه** کوفتی آنتی در صغیره کومین و در رخ کل مالند و یا در رخ ماس
 طلا کند جرب است **علمه** کون الملک اوله

علمه

کبوتر نه زرد
 و سیاه
 چای نبت
 در آن تر کرده
 بجواز آنی
 کرامت







